**بسم الله الرحمن الرحیم**

 **به نماز علی**

**علیه السلام**

**خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی**

**خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان مأوایشان بی**

**آیه الله بهجت: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرا لعن کند.»**

**از ایشان پرسیدند چه کنیم که برای نماز صبح بیدار شویم؟ فرمودند: «اگر کسی نمارهایش را اول وقت بخواند برای نماز صبح بیدارش میکنند.»**

**این کتاب مروری است بر انواع و ابعاد نماز به بیانی ساده و ترویجی**

**لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم**

**حواسم پرته، چقدر کار دارم (اقامه نماز)**

می­ایستم برای نماز. الله اکبر... یاد هزار و چند کاری می افتم که نمیدانم که باید اول به کدامش برسم و دوم کدام و سوم و ...

راستی یک زنگ باید به فلانی بزنم، یک سؤال باید از این یکی بپرسم، یه بسته هست قراره به فلان جا بفرستم... وای... وای... وای...

یادمه وقتی دبیرستانی بودم از بس کار و گرفتاری و مشکل و ناراحتی داشتم تمام مدت نماز به مرور غصه ها و کارها میگذشت و همیشه آرزو میکردم روزی برسه که مشکلاتم حل بشه و بتونم با یک نفس راحت یک نماز با حواس جمع و بدون مشکلات بخونم.

اما الان که سالهاست این دعا مستجاب شده و یک مقدار قابل توجهی اوضاع بهتر است، باز هم درگیر و مشغول به این کار و آن کار...

یادم هست استاد بزرگواری میگفتند: «هیچ طوری نمیشه اگر چند دقیقه به همه کارهایی که دارید بگویید، منتظر باش برمیگردم، فعلا نمیخواهم به هیچ کدام از شما فکر کنم، میشه اجازه بدید چند لحظه تنها با خدای خودم باشم؟».

 به خودم میگویم: «چه خبر است در این چند دقیقه؟ بر می­گردی و به کارهایت میرسی. اگر اصلاً همه کارها و اصل زندگی و فرصت کوتاه عمرت قرار است برای رضای خدا باشد، پس کدام اولویت بالاتر از ایستادن در محضر او و سر خم کردن در این کلاس؟ یک طوری کارهایت را تنظیم کن که هر موقع فرصتت تمام شد، بسیاریش نصفه کاره و نامشخص باقی نماند. آنچه مهم تر است زودتر انجامش بده و کنار بقیه هم یادداشتی بگذار، شاید به فرض محال، دیگرانی پس از تو اینقدر وقت اضافی داشتند که بیایند و کارهای ناتمام تو را هم تمام کنند!» راست است که انسان در خواب است، تا بمیرد و بیدار شود.[[1]](#footnote-1)

چه خوب می­شود اگر تمام زندگی بر مدار نماز چیده شود، کارهایی بی حاصل را زمین بگذاریم و کارهایی را بلند کنیم که هر کدامش در راستای مقصد اصلی زندگی­مان باشد. چه خوب می­شود اگر بخواهیم نماز ما را اقامه کند، سرپا کند، در تعادل نگاه دارد و آماده قیام و حرکتهای جهادی منطبق با حق کند، برایش مهیا شویم، اقامه بخوانیم، بیدار شویم و سپس قامت ببندیم.

**دوست داشتن (تکبیر نماز)**

وقتی به بچه میگویند انسانیت، عدالت، درستی، سخاوت، مطلب خاصی دریافت نمی­کند. برای همین می­گویند راجع به موضوعات انتزاعی با بچه­ها حرف نزیند. حرف را ببرید روی موضوعات حسی.

ما هم گاهی مثل همان بچه­ هستیم که وقتی میگویند خدا را می شود دوست داشت نمی دانیم یعنی چه. نهایتش امام را دوست داریم. گنبد برایمان زیباست. مسافرت، هتل، چلوکباب، سوغاتی برایمان جالب است. نماز که میخوانیم حواسمان نیست، چون حواسمان پی چیزهایی است که دوست داریم و کارهایی که دوست داریم تمامشان کنیم. یک لحظه اگر در نماز فکر کردی خدا را میشود دوست داشت. خدا می شود همه کس ما باشد. همان کسی که هر چه داریم، او به ما داده است و او بارها از انواع آفت و بلا حفظ­مان کرده است.

خدا را می شود دوست داشت همان که از همه بیشتر می­داند. همان که از همه بیشتر می­تواند. همان که از همه مهربان­تر است و او مهربانی را به خوبان دلسوز دل­رحم عالم یاد داده است.

آنوقت می­شود مثل بچه­ها به او گفت: «خدایا دوستت دارم، اما میشه کمکم کنی بیشتر دوستت داشته باشم؟ میشه کمکم کنی در نماز فقط با تو باشم و از این با توبودن لذت ببرم؟» و بفهمم چرا پیامبر میگفتند: ارحنا یا بلال؟ ای بلال برو زودتر اذان بگو و ما را راحت کن از تنگی­ها و سختی هایی که احاطه مان کرده، در لذت حرف زدن با خدا.

خدا را میشود با همه بزرگی­اش در آغوش گرفت. او که بلند است اما نزدیک، او که نزدیک است اما بلند. می­شود اینقدر او را خواست که بشود همه نیازمان. ساعت قرار که می­رسد، مثل وقتی که می­خواهیم با دوست خیلی خوبی دیدار کنیم و با اشتیاق با او حرف­ها بزنیم، دست از همه چیز برداریم، هر کاری، هر مشغله­ای، هر فکری، و فقط: «الله اکبر».

**نیتی برای بلندتر شدن (نیت)**

مگر نشنیدی که اقامت در مسجد از اقامت در بهشت بالاتر است؟ چرا امروز به مسجد نرفتی؟ نتوانستی؟ راهت دور بود و زودتر بلند نشدی زمانت را تنظیم کنی تا برسی؟ مگر نشنیدی که اگر تعداد نفرات جماعت از ده تا بگذرد ثوابش را نمیتوانند محاسبه کنند اگر تمام فرشته ها نویسنده و تمام آسانها صفحه و تمام دریاها مرکب شوند؟ مگر نمیدانستی نماز در مسجد النبی ده هزار برابر و در مسجد الحرام صدهزار برابر! پاداش دارد؟

گفتی ما کجا و سرزمین وحی و نبوت و بقیع و مسجد النبی کجا؟ گفتی ای کاش منهم می­توانستم امروز نمازم را در آنجا بخوانم.

میتوانی. ما را محدود به تنگناهای دنیا نکرده­اند. ما میتوانیم هر جا که میخواهیم باشیم و با نماز هر گروهی که میخواهیم همراه شویم.

ما می­توانیم همه شبهای جمعه زائر اباعبدالله در حرمش باشیم و هر روز از پشت پنجره خانه­مان راست و چپ عالم را نگاهی بیندازیم و بر حسین علیه السلام سلام کنیم.

ما می­توانیم قبل از هر نماز خودمان را در حرم امام رضا علیه السلام حاضر ببینیم و همینطور که زیبایی های کرامت بخش حرم کریمی از اولاد کرام را تماشایی می­کنیم، سلام و احوالپرسی را شروع کرده و تا مسجد النبی و مسجد الحرام چنان سیری کنیم که در همراهی با نماز جماعت جهانی به امامت صاحب­ مکان و زمان عج در اول وقت، هر جا که باشند، اهل ذکر شویم. با این نیت، با این توجه و احساس حضور و اجازه­ای که خداوند به بندگانش داده است برای سیر کردن و وسعت یافتن از برکات عالم، تمام دنیا و اهلش را پشت سر می­گذاریم و می­گوییم، اللّه اکبر.

**روح حاکم بر خود نماز (قرائت)**

هر چقدر با یک بچه صحبت کنند که اگر با ما به فلان مهمانی بیایی و آرام و مودب بنشینی، این و آن را بهت میدهیم و هر چقدر هم که او متقاعد شده و پذیرفته باشد، باز وقتی وارد مهمانی میشود حال و هوایش عوض می شود و شروع میکند به دویدن، پریدن، دست زدن به هر وسیله، هل دادن بچه­های دیگر، خط کشیدن روی دیوار و ... اما اگر این بچه بزرگ بشود و دوست داشته باشد با محتوای اصلی آن مهمانی همراه بشود دیگر ازین کارها نخواهد کرد. دعوا کردن بچه فایده­ای ندارد. کسی ازین بازیگوشی­ها نمی­کند که دیگر بچه نباشد.

هر قدر قبل از نماز با خودمان حرف میزنیم که الان میخواهیم کار مهمی بکنیم، نماز هماهنگ کننده من با نظام سالم و کامل هستی است، نماز محبوب دل حسین و نور چشم پیامبر علیهما السلام است، این اجر و آن خیر را دارد، باز وقتی بسم الله را گفتیم بالا و پایین پریدن شروع می­شود.

چرا؟ چون گوش بچه با این مفاهیم ناآشنا است. وقتی نمی­داند که چه می­گوید و برای چه اینها را میگوید، نمیداند چرا رکوع، چرا سجده؟ نمی­داند که چه می­گوید و برای که این مضامین را قرار است قرائت ­کند؟ با چه چیزی صفا کند اگر اینها حرف دل خودش نباشد؟

حال اگر تمرکز کنیم بر معنای قرائت، قرائتی که یعنی یعنی بخوان، بفهم، بشو! قرائتی که فرصتی برای قرآن خواندن و قرار گرفتن در راستای مضامین و آثار سوره­هاست. آنوقت میگویند حمد بخوان، سوره بخوان. بخوان، ببین بشنو، بدان.

اگر کسی در نمازش سوره فجر را بخواند همنشین امام حسین می شود در بهشت و در درجه او

و اگر گفته اند در نمازهای واجب و مستحب خود سوره قلم و نوح و جن و جمعه و طارق و نبأ و زلزال و مرسلات و نبأ و نازعات[[2]](#footnote-2) و... خصوصاً توحید را بخواند چه­ها به او می­دهند، تو خود حدیث مفصل بخوان...

**ذکر و قنوتی که حمد می شود**

وقتی میگوییم سمع الله لمن حمده، یعنی خدا می­شنود کسی را که حمدش میکند، خوب، خدا که همیشه میشنود، همه چیز را می­شنیده و باز هم خواهد شنید، پس احتمالاً منظور یک نوع اجابت است، یعنی خداوند می­شنود صدای تو را و اجابت میکند حمد تو را چون که حمد خدا بی پاسخ و بی اجابت نخواهد ماند. پس حمد نوعی دعاست، چون خداوند فرموده بود، اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب، اجیب دعوه الداء اذا دعانِ. اگر بندگان من، درباره من از تو پرسیدند، بگو من نزدیکم، اجابت میکنم دعای دعوت کننده ای که مرا بخواند.

یعنی هر خواسته­ای سؤالی حرف بالاتری دارد که اصل و سرمنشأ و مفهوم اصلی آن خواسته است. همان که خدا نامش را دعا میگذارد. و لذا هر دعایی چون به اصل حقیقت متصل است، و حق را خواستن است، از جنس عزت و خوشبختی و هدایت و نور و رشد و بالا رفتن است، اجابتی دارد.

هر دعایی توجه دل را به سمت خدا می­گرداند، پس برای همین است که هر دعاکردنی، خودش ثواب است، خودش رسیدن است، خودش اقرار و حرکت از نقص خود به سمت همه بزرگی، و همه دارایی و همه توانایی است، و پله پله بالا رفتن از درک لا موثر فی الوجود الا الله است. هر دری که اینجا زده می شود، میخواهد بگوید که هیچ موثری در عالم وجود نیست غیر از خدا.

 انگار که حمد، راس و سر منشأ و مافوق همه دعاهاست، مثل تهلیل، مثل تسبیح، مثل تکبیر که می خواهد تو را به اصل کار برساند، اولین حرف حساب است و نهایت دعا است، وقتی هر دعایی حمد است، وقتی هر حمدی مال خداست،( الحمد لله)، و پیامبرش صاحب لوای حمد است، وقتی نهایت کلام بهشتیان است «و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین»، آنوقت برای حمد کردن، ذکر گفتن، تهلیل و تسبیح و تکبیر و استغفار گفتن لذیذ می شود.

و تازه باور می کنی که چگونه تسبیحات اربعه ای خواندی «ثوابش تمام فضای زمین تا آسمان را پر می­کند»[[3]](#footnote-3). فاصله که پر شد دستت را که تکان میدهی، آسمان را گرفته­ای.

**نماز یا حج؟ (اسرار نماز)**

اگر توفیق بزرگی شامل حالت بشود که بتوانی به حج بروی، میگویی یکبار است شاید در کل عمرم، بگذار اسرار آن را مطالعه کنم. کسی کتاب خوبی را سراغ دارد؟ فقط کتاب بخوانم یا جلساتی هم در این زمینه هست؟

وای چه ثوابی دارد طواف و لبیک و احرام و وقوف در عرفات و مشعر و منا و قربانی و نماز خواندن در حرم و زیارت پیامبر و اهلبیت و دیدنی­ها و شنیدنی­های این منسک بزرگ ابراهیمی. کاش روحانی کاروان با حال و قوی نصیبمان بشود از هر گوشه از رمز و راز حج و سرزمین وحی برایمان حرف­ها بزند و از حکمت هر کلام و حرکت و ساختارش برایمان نکته­ها بگوید و نگذارد چیزی از قلم بیفتد. مبادا واجب یا مستحبی را از دست بدهیم.

اما وقتی هر روز چندین نوبت نماز می­خوانیم هم یادمان هست که با این عبادتی که مرتب و دم دست و بی هزینه نصیبمان شده اهمیتش قطعا بالاتر از حج است و قبولی اش را با چندین حج و عمره می­توان مثال زد؟ حالا می­ارزد که برایش کتاب بخوانیم و عالم ببینیم و دعا کنیم و توسل پیدا کنیم تا چیزی بیشتر از قبل بفهمیم و حال و هوایمان در فهم و تمرکز بر اذکار و مفاهیم و اسرارش درست باشد؟

**رکوع و سجده[[4]](#footnote-4)**

وَ عَهِدْنا إِلى‏ إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ‏ السُّجُودِ (125، سوره مبارکه بقره) ما به ابراهيم و اسماعيل امر كرديم كه: «خانه­ام را براى طواف‏كنندگان و معتکفین و ركوع‏كنندگان و سجده كنندگان، پاك و پاكيزه كنيد!»

کسی طواف دارد که خود را از طائفین خارج نکند، حرکت حول محور توحید است.محور زندگی خود را توحید قرار داده و به جای هر بت مثل نفس و شیطان حول این محور در حال رفت و برگشت است، هر گناهی که انسان میداند اما از روی علم و عمد انجام میدهد این شرک است پس من از طواف خارج شده ام، دلم با کعبه معظمه نیست، دیگر هر روز از طائفین حساب نمیشوم. اللهم واجعل علی واقیه باقیه، خدایا حالت نگهدارنده باقی ای برای من قرار بده. اگر کسی از زمره طائفین خارج نشود هر روز طواف در حج برایش حساب میشود و هر روز در ساعت خاصی به فرموده امام صادق غفران حق نصیبش میشود. این اولین درجه است که انسان خودش را با دست خودش از حرکت حول محور توحید خارج نکند. اما عاکفین، از ماده عکوف است، به معنی اقامت نمودن حول یک چیز. طواف حرکت است، رفت و برگشت است، اما معتکف مقامی بالاتر دارد. آن کسی است که آمده تا بماند و مقیم حرم و حریم الهی باشد. دیگر نمی­خواهد برود. اعتکاف انتخاب با اختیار است. با اختیار و انتخاب تصمیم گرفته که مقیم مسجد بشود.

 اما چرا اعتکاف زمانش سه روز است، چه سرّی دارد؟ سرّش این است که حداقل برای جمع، سه تا است، وقتی از دو بیشتر شد یعنی به جمع رسیده، نمیخواهد یکی دو روزه برود. تمام عمرش را میخواهد اینجا مقیم بشود و اقامت کند. قصدش این است که برای همیشه با خدا و دین خدا بماند. بفنائک احتط رحلی، من به درگاه تو رحل اقامت انداخته ام دیگر ازین جا نمیروم. دیگر اگر طردم هم بکنی جز اینجا جای دیگر ندارم که بروم (دعای ابوحمزه) این معنای عاکف شدن است. اینکه اقامتش در مسجد است، آنهم مسجد جامع پر اجتماع مردم باید باشد همه اسراری دارد. پس یک عده علاوه بر طواف، مقیم هم میشوند.

اما رکّع از ماده رکوع است، یعنی دائما در رکوع است. رکوع خضوع نمودن و تسلیم شدن و گردن نهادن است. دیگر تسلیم محض شده است. مادامی که کسی تسلیم نیست در رکوع نیست. کسی است که مرتبا از خودش نظر ندارد. واجب برایش واجب است، حرام حرام است، مکروه مکروه است. نمیگوید چرا اینطور، من از آن خوشم نمی آید، اینطوری راحت ترم. چون خودی و منیتی ندارد، خودش و زندگی اش را به خدای متعال واگذار کرده است.

سجود و سجده یعنی از بالا به پایین میاید. از قیام می آید به سجده. اگر قیام متصل به رکوع جزء ارکان نماز است یعنی بعد از رکوع باید بایستد و از قیام باید به سجده بیاید. در رکوع گویا شخص هنوز خودی را میبیند اما خود را تسلیم خدا کرده است، اما در سجده دیگر خود محو و فانی میشود. به خاک میفتد خاکی که: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم، فناء است. در سجده یعنی خودم تمام شد.

پس در مهمانهایی که مهمان بیت خدا میشوند، عده ای اهل طواف میشوند، عده ای از طواف بالاتر رفته و اقامت میگزینند و دسته بعدی با تسلیم شدن در برابر حق به مقام رکوع میرسند و دسته چهارم فانی در حق اند و هر کدام در درجه خود قرار میگیرند.

**سجده گر رکوع­گزار (**الرُّكَّعِ‏ السُّجُودِ)

رکوع را اگر آماده باشی فرض کنیم که شخص را برای هر نوع خدمت گذاری حاضر نگاه می دارد، سرخم کردنی فرض کنیم که آماده سر دادن در راه سربازی محبوب است، آنگاه راکع شدن چنان قامتت را خم می کند که همه دلواپسی های حاصل از خودی و منیتت را بگیرد، اما امکان دستگیری از اطرافیان را همچنان برایت مهیا نگاه دارد.

سجود را اگر فارغ شدن از همه­ی همه و خلوت کردن با آن یکیِ مطلق معنا کنیم، فنا شدن در او و باقی شدن برای همیشه، سر گذاشتن بر زمین و بلند شدن تا بالاترین افقهای هستی، چشم بستن از هر چیز و دیده باز کردن و به فهم رسیدنی بالاتر از افقهای سطحی و ظاهری فکرها و نگاه ها،

حال اگر میایی تا برویم مسجد، مولا و امیری را تماشا کنیم که تیر از پایش کشیده اند در نماز و صدایش در نیامده، اما وقتی­که بیچاره ای میرسد و کسی کمکش نمیکند، نماز و انفاق را چنان به هم می آمیزد تا هیچ نگاه امیدی را نا امید برنگرداند، و کمی آنطرف­تر بانوی حسن و احسانی را همراهی کنیم که امر به قنوت و سجود می شود تا با رویشی تازه و سر برآوردنی بالاتر از همه سرها، دعوت به رکوع بشود، تا کنج خلوت عبادت را رها کرده و با آمدنش در صحنه ماموریت و عبادتی متفاوت همراه با دیگر راکعین عالم قدم در راه بگذارد و راه را برای راه افتادن ولی خدا هموار تر کند. پس سجده­گری رکوع­گزارانه، جایگاه خالص شده­ی مسئولیت پذیرفته ایست که با زدودن همه منیت­ها و آفت ها دستش را میگیرند و بلندش می کنند چنان که بتواند با پناه و مأوایی که یافته است، دستگیر و پناه رسان نیازمندان به سرپرستی باشد و در این راه، آماده­باش بماند.

**----------**

**تشهد نماز**

چرا نماز بخوانیم؟ خیلی ساده و واضح: چون خدا گفته است. خدایی که ما را از هیچ به همه جا رسانده است. چون تپش نبض حیات ما از طریق این اتصال است. زنده ماندنم با وصل شدن به خداست و راه این وصل شدن را خودش گفته است.

چگونه بخوانیم؟ مگر در قرآن آمده که چند رکعت بخوانیم و چطور؟ من دوست دارم به زبان خودم بخوانم، هر وقت خواستم، هر طور دوست داشتم. مگر نماز برای آرامش نیست؟ من اینطوری بیشتر آرامش میگیرم و بهتر می فهمم.

خیلی مشخص و صریح، نماز برای اعلام بندگی و تمرین حرف شنوی است. نماز آرامش بخش است اما تنها برای آرامش نیست، ذکر الله اکبر است، تقرب بخش اهل تقوی است، نور و رحمت و هدایت است، بازدارنده از زشتی­ها و بدیهاست...

حال که همه حسن و جمال و حفظ و حیات از جانب توست، الحمد لله، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نماز میخوانیم همانطور که پیامبر صلی الله خواندند. بارها ایشان برای نماز برخواستند و فرمودند: نماز بخوانید این­طور که من میخوانم. و نماز ما شبیه شدن و همراه شدن با نماز و ذکر پیامبر است. خدایا به نماز پیامبرت که اول عبد بود و سپس رسول، او که ارکان و اجزاء نماز با فهم او فهم می شوند، بر محمد و آل او درود و تحیت و سلام خودت را بفرست و این اعلام ادب و بندگی ما را هم هر چه هست، تو بپذیر.

**به نماز علی (سلام نماز)**

بارها پیامبرمان صلی الله به نماز ایستادند و فرمودند، نماز بخوانید اینگونه که من میخوانم. پس نمازی که ما (خصوصاً شیعیان) میخوانیم حرکتی شبیه به نماز پیامبر است. اما این نماز کجا و آن کجا. معلوم است که هر چه توجه و تقرب و خلوص و ... بیشتر، نماز هم کاملتر و عالی تر و پلکانی در افقهای بالاتر.

بارها شنیده ایم که علی نماز میخواند و فاطمه نماز میخواند و حسن و حسین علیهم السلام نماز میخواندند و ... سلام میدهیم بر مهدی هنگام رکوعش و سجودش و تکبیرش و قیامش و قرائتش. معلوم است که اصلاً جایگاه مقایسه و حسرت نیست. جایی که پیامبرش می­فرماید: «ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک[[5]](#footnote-5)»، جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟ اما میشود به سلامت رسید در سلام کردن بر سلامتی آن تکبیر و قیام.

با این وصف به ما گفته اند تو هم بیا و بگو بسم الله. الحمد لله. سبحان ربی العظیم. سبحان ربی الاعلی. بگو تا گوش جانت بشنود و «نماز» خودش برای کاستی­هایت درمانی بیندیشد. قبل از نماز اقرار میکنیم، خدایا تو قدر این کلام را میدانی و تو مفهوم بلند این نشستن و برخواستن را میفهمی و تو گفتی همان طور که اهلبیت مقرب و دوست داشتنی­ات «ذکرُ اللهِ اکبر» تو را اقامه می­کردند مقابلت بایستیم و تکرار کنیم. خدایا به نماز پیامبر، به نماز علی، به نماز فاطمه علیهم السلام این امانتی را هم در کنار امانتی آنها قرار بده و قبول کن.

بزرگی و کرامتت را بیشتر بار میکنم آنگاه که چنین نماز ناقص و فهم نشده­ای را در هم­جوار شدن با نماز خوبان می­پذیری. الحمدلله که اجازه میدهی در نمازم منتظر لحظه­شمار و حاضر سر قرار با پیامبرم باشم و هربار حواسم را جمع کنم که با حضور و امید و شوق بگویم: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته. و برای خودم کنار لطف و کرامت زیبارویان دوست داشتنی جایی پیدا کنم و بگویم: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، و سلام بدهم به دنیایی که به آن بازمیگردم و دوباره ماموریت هایم را تا نماز بعدی در آن به اجرا میرسانم: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

**آسمان و ماه و طبیعت (توجه به اوقات نماز در ارتباط با طبیعت)**

تا حالا برایت سوال شده که چرا بعضی از سوره های قرآن می خواهند توجه­مان را به سمت آیات طبیعی ببرند؟ و اینکه آیات طبیعی هر سوره، چه فرقی با دیگر سوره­ها دارد که یکجا سخن از باد و باران است و یکجا ماه و خورشید و روز و شب و زیتون و انگور و جنگل و سبزه زار...؟ برایت سوال شده که چرا بعضی از سوره­ها تمرکز خاصی بر تماشای دشت و کوه دارند و در بعضی دیگر خبرهای دیگری در جریان است؟

آیا از خودت پرسیده­ای که غرض این سوره چیست و فهم پیامهای طبیعی آن چه پند و حکمتی را در ارتباط با پیام اصلی سوره در خود دارد؟

وقتی حرف از نماز می­شود، نگاه­­ها به آسمان است، خورشید کجاست؟ ماه کجاست؟ نمازهای روزانه، نمازهای ماهانه، نمازهای سالانه عید. باد می آید؟ زلزله شده؟ نماز آیات.

شاید همین سوالها خودش راهی شد برای راه یافتن و دریچه ای برای باز شدن[[6]](#footnote-6). هر شب قبل خواب یا صبح زود و تاریک که از سر سجاده بلند شدی، پنجره را باز کن و ماه را سر سفره دلت دعوت کن. از او بپرس که رزق تازه من از دیدن تو چیست؟ شاید اینبار به تو بگوید:

من همیشه سر قرار خودم هستم، تو هم همیشه سر قرار خودت هستی؟

از همان جا، پشت پنجره، دورترها را هم نگاهی بینداز، ماه و خورشید بر زمین هستند که میتوانی هر بار بهشان سلام بدهی، در همان راسته قبله، سرزمین نینوا. آنجا خورشیدش اما هیچوقت غروب نمیکند و در هر سلامی تو را به برکات زیارت و سلامش میرساند. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین. و رحمه الله و برکاته. چه حال خوشی دارد آنکه سهم روزی هر صبح و شبش پر از این سلامهاست.

**ما تقصیر نداشتیم (از دست رفتن صبح)**

الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا پیامبر اکرم صلی الله. مردم عوام در خوابند، وقتی که مردند بیدار می شوند.

زهرا بود که درب خانه مهاجر و انصار را میزد و یادشان میاورد عهدی را که در غدیر بسته بودند، روزی که تک تک شان حاضر و شاهد بودند که پیامبر صلی الله چه گفت و اینکه چطور با او دست بیعت داده بودند.

زهرا بود که از درب یک یک خانه ها ناامیدانه باز میگشت. ما نمیخواستیم در را باز نکنیم، نمیخواستیم بی محلی کنیم، اما خوب خوابمان میامد. کله سحری، سر صبحی، دم ظهری، اول شبی که وقت راه افتادن و قیام کردن نیست.

علی بود که تنها مانده بود، علی بود که بی زهرا شده بود، علی بود که خانه نشینش کرده بودند. ما نمی خواستیم علی علم و توان اولین و آخرین را داشته باشد و خانه نشین بشود و بیل بزند و چاه بکند و درخت بکارد و دیگرانی بر سر کار بیایند که خطا و خلاف میکنند. اما خوب دیگر پیش آمده بود. ما هم که حوصله دعوا و درگیری نداشتیم. خوابمان هم میامد. شاید اگر کمی زودتر بیدار می شدیم و همراهیش میکردیم کمی زودتر از 25 سال این ماجرای تلخ تمام میشد.

ما نمی­خواستیم خیلی ازین اتفاقات بعدی پیش بیاید، حواسمان نبود، همین طوری پیش میامد. مثل همین امروز صبح

صدای زنگ بیدار باش میامد، خودمان کوکش کرده بودیم تا بزند.

صدای زنگ گاهی قطع می شد و باز دوباره میزد. تکانی خوردیم، خاموشش کردیم و خوابیدیم. خوابمان میامد، نماز داشت قضا می شد و ما نمی خواستیم، اما سر صبحی...

**نماز ظهر**

خورشید که آفتابش را پهن می کند و نورانیت و گرمایش را گسترش می دهد، یاد «والضحی» می افتم. اوج روشنایی روز که قسم خوردنیست. و یاد « و اللیل اذا سجی» اوج تاریکی شب که باز قسم خوردنی است.

زندگیست که هم روز دارد، هم شب، و می شود از هر دو خوب میهمان نوازی کرد، چون که میهمان است و خیلی زود می روند.

«در شهری که پر از آدم است، در عصری که پر از آدمهای مختلف است، در دورانی که گروه گروه آدم می آیند و می روند، خیلی ها دلشان گرفته بود و خاطرشان بسیار مکدر بود، از افراد مهم، بزرگان، انبیا، اما تنها خداوند خطاب به تو گفت که رهایت نکرده است. عزیز پیامبرا دلتنگی ات عرش را به لزره در میاورد، این حالت برای قدسیان سنگین است و بی طاقتشان می کند، دنیا و آخرت از آن توست و البته که آخرت از دنیا بهتر است. ضحای عالم نکند در شب فرو رفتنت تو را مکدر کند که ظرف دنیا محدود است و آخرت برای تو بهتر است. زیرا ضحای مطلق تو در آنجا آشکارتر است.

شب و روز این دنیا می آیند و می­روند، تا ضحای مطلق تو محقق شود، طبیبا چه کوته فکرند کسانی که با مختصر سختی تو، ارتباط بین تو و خدا را انکار می کنند و البته چه هوشمندند که نقطه ضعف تو را فهمیده اند. می دانند اگر بخواهند تو را آزار دهند باید ازین ارتباط سخن بگویند، می دانند خداوند برای تو در حکم نفس است.

حیاتت با ذکر و وحی او جاری است و اگر به تو وحی نشود نطقت کور می شود تنفست می ایستد، کار نمی توانی بکنی و فلج می شوی.

تو آنقدر صدایت در بیان این ربط و وابستگی زیاد بوده که حتی ناشنوایان و نابینایان هم را با تمام نفهمی شان به اقرار واداشته­ای و ازین روی می­دانند که باید برای آزارت اینگونه طعنه بزنند.

ای مفهوم ربط و پیوستگی، گم شده پیدا شده، تو برای خلق آبرویی و اعتبار، طبیب بیماری آنهایی و سنگ صبور مشکلاتشان، در واقع هر کس که به تو پناه نبرد و از ولایت و طبابتت بهره برد تو را شکسته است. شکستن تو در این است که از تو چیزی نخواهند تا تو برای آنها وحیی بطلبی، بی نیازی از قرآن و بی اعتنایی به آن طعنه به توست، پس ای محبت خالص، تنهایی محض، ما را به وحی و قرآن تشنه بگردان تا تنهایی و نیاز خود را دریافته و آن را به تو عرضه کنیم که تمام خرد شدنمان به واسطه دوری از توست.»[[7]](#footnote-7)

نیازهایم قسم خوردنی است، چون مرا به تو می رساند و لحظه باشکوه دستگیری از یتیم بی سر و سامانی را فراهم می کند. ظهر است و صدای اذان می آید. وارد حیات مسجد می شوم و نگاهم را مهمان پهنای آسمانش می کنم. آسمانی که ظهرهایش آیینه رفت و آمد و تلاش است[[8]](#footnote-8) و شبستان مسجدش فرصتی برای رکعاتی بیشتر با خدا.

**وسعت وقت (عصر)**

فرمود فاقرئوا ما تیسر من القرآن، هر چه توانستید و برایتان میسر بود قرآن بخوانید، او که رب شماست خودش میداند که شما هرگز نمیتوانید همه خیرهای عالم را بدست بیاورید و میداند که نخواهید توانست از تمام زمان و فرصت خود بهترین بهره را ببرید او از شما درگذشت، پس برای جبرانش هر چقدر میتوانید قران بخوانید.[[9]](#footnote-9) قرآن است و قرائت و خواندن. گاهی به شکل نماز در میاید و گاهی به شکل دعا، گاهی در تماشا ظهور میکند و گاهی در سکوت شنیدن.

وقتی که مریض میشوی، حالت خوش نیست، نفَست در نمیاید، درد می کشی و بی حال می شوی اینقدر که نه فکرت درست کار میکند، نه حس و رمق داری که بتوانی برای خودت فکری بکنی، غذایی درست کنی، عبادت دلچسبی داشته باشی، عیبی ندارد، خدای مهربان تو، خدای مریض ها هم هست.

وقتیکه به سفر میروی، سرت شلوغ میشود، برنامه ات به هم میریزد، خیلی چیزها یادت میرود و خیلی زمانها را باید صرف کارهای دیگری بکنی، عیبی ندارد، خدای دانای تو، خدای مسافرها هم هست.

اگر درگیر جنگ و جدال و رفت و آمد و بحث و بداخلاقی و اعصاب خوردی و خطا و پشیمانی از دست خودت و دیگران شدی، عیبی ندارد، خدای بزرگ تو هنوز هم خدای همه اینها هست.

میتوانی هر طوری که توانستی برای اعلام بندگیت حاضر بزنی. نماز بخوانی، گاهی که بی قرار حضور می شوی سوره های بلند را مهمان نمازهایت کنی و گاهی حتی سبیحات اربعه ات را یکبار بگویی و خلاصه کنی.

مثل آنهایی که درد دارند بگویی ای خدای دردمندان. مثل آنهایی که در راه مانده اند، خسته اند، درگیر رفت و آمد و خرید و فروش بازار اند، سرشان شلوغ است، حوصله شان سر رفته، کسی ازشان قهر کرده و همه اینها بگویی ای خدای بیچارگان، ای خدای خستگان، ای خدای خوشحال هایی که مهمانی و عروسی دارند، خدای خبر خوب و خوب تر، خدای کسانی که باید توی بازار باشند و خرید و فروش کنند، ای خدای جنگ زدگان، خدای کسانی که اشتباهی کرده اند و پشیمانند، ای خدای همه ما، ای خدای سلام، من هستم، چون تو هم همیشه با من هستی.

وقتی که مرا در همه حال درک میکنی و می­خواهی و صدایم را می شنوی، از دلتنگی هایم به تنگ نمی آیی و دنیای تنگ و کوتاه قهر و آشتی هایم، تو را به تنگی نمی اندازد، چرا فاصله بگیرم؟ سبحان الله، تو که مثل من دور و نزدیک نمیشوی، این منم که به بخاطر ذهنیت­های اشتباهم خودم را از تو دور میکنم و در مهلکه آسیب­ها و آفات می­افتم یا اینکه در باور سریع الرضا بودند رو به سوی تو کرده و عزت و امنیت و نعمت و برکت زندگی را در نزدیک شدن به رضایت تو پیدا میکنم.

تو که اینقدر وسعت و انعطاف داده ای که نمازهای درسته و شکسته داری، ایستاده و نشسته و خوابیده داری، میگذاری بین دو نمازم فاصله بیندازم یا هر دو را با هم بخوانم، میگذاری کودکم روی دوشم سوار شود و در هر خم و راست شدنم همراهی کند، اگر خواب ماندم و صدای زنگی نشنیدم بعدا و زودتر جبران کنم، اگر حادثه ای پیش آمد و لازم بود رکعتی را ک ساخته بودم قطع کنم، میتوانم در نمازهای مستحبی به هر سمتی راه بروم، اگر غمگین بودم یا خوشحال مرا درک میکنی و آغوشت برایم باز است، تو که میدانی هر بار چه وسوسه ها در گوشم خوانده می شود و میتوانی جوابش را به من یاد بدهی، نگذار دستم از دستان حمایت تو بزرگ، بیرون بیفتد.

ای خدای مهربان و دوست داشتنی، کمک کن که دوست داشتنی بشود فراز و فرودهای پر امتیاز این زندگی که تمامش برای توست، که هر چه برای توست دوست داشتنی است.

**مغرب- عشا**

گفتی از صبح که بلند شدم برنامه خوبی را برای امروزم شروع میکنم، اما وقتی که بلند شدی سرحال نبودی. چیزی به ذهنت نمیرسید، چشمهایت میسوخت و باز نمی ماند، یک دوری زدی و آخرش گرفتی دوباره خوابیدی.

خیلی وقت گذشت تا بیدار شدی. چند ساعت همینطوری طی شده بود. شروع کردی به نق و ناله زدن به جان خودت. به از دست دادن صبحت. به زیادی خوابیدنت. بخاطر اینهمه کاری که میخواهی جلو ببری و مرتباً عقب میفتند.

می خواهی تا شب همینطور ادامه بدهی؟ نق بزنی و عذاب بکشی و بقیه اش را هم هدر بدهی؟

عزیزی می گفت: خدا رحمت کند کسی را که بگذارد یک موضوع ساده، یک موضوع ساده بماند. می گفت: وقتی 1 ساعت از دستت رفت بگذار فقط همین 1 ساعت باشد و بقیه عمرت را بخاطرش با سرزنش گری خراب نکن. وقتی خداوند میگوی: و لا تلمزوا انفسکم یعنی به خودتان هم اینقدر سرکوفت نزنید. سرزنش کردن همه نوعش بد است، به خودت باشد و یا همه کسانی که مثل خودت و از جنس خودت هستند.

اگر میدانستی که خداوند هر روز چند فرصت شروع داده است، یک صبح، یک ظهر، یک عصر، یک شب. آنهم به سبک چیدمانی دور نمازها. یکی باشد قبل نماز، یکی بعد نماز، یکی بین دو نماز، یکی هم برای توی نماز. مثل سوره خواندن­های تازه­ای که هر بار میگذاریش برای داخل متن. انگار متن اصلی زندگی این نمازها بوده اند و بقیه همه در حاشیه اند. پس برای همین بود که اسمش را ستون خیمه گذاشتند.[[10]](#footnote-10)

شروعی با طعم ظهر... شروعی با طعم مغرب، طعم عشا و میتوانی بین هر دو نماز ظهر یا شب ات را فاصله بگذاری. آنکه سراپا نیاز است، میتواند سهمی از نیازمندیهایش را بگذارد برای امیدها و شگون­ها و خبرهای خوش و اجابت­های جاری در این فاصله­ها.

**نماز شب**

مردم میگویند چشم باز کنید تا ببینید اما بزرگان اهل معنا گفتند چشم ببندید تا ببینید. خیلی چیزها را انسان باید نبیند تا چشم دلش باز شود. خیلی چیزها را باید انسان نشنود گوش جانش از اخبار عالم خبردار شود. علی علیه السلام فرمودند، مواظب خودتان باشید چون خواننده بهشت داود علیه السلام است. اگر بخواهید صوت داود را بشنوید، اینجا باید مراقب گوش هایتان باشید.[[11]](#footnote-11) گوش باید سالم بماند و هرز نرود تا صداهای دلنشین را به بچشانند. و معرفت و امید و چاره­ بیچارگی­ها را در فراز و نشیب­های زندگی در قلبش زمزمه کنند.

وقتی در دل تاریکی بلند می­شوی تا دور از هیاهوی روز و آمد و شد دیگران و روشنایی چراغها، خلوتی داشته باشی برای ساکت شدن و شنیدن، سر به سجده بردن و دیدن، تنها شدن و از بی­کسی در آمدن، اقرار به ناداری­های خود و سر و سامان گرفتن، در تاریکی نشستن و منبع نور شدن، تازه دستت می­آید که میتوانی بجای تب و تاب پر هیاهوی درگیری­ها و اصرارهای تکراری و بی حاصلی که بی نتیجه میگذرد و فرسوده­ات می­کند، میتوانی در سکوت و خلوت پر رفت و آمد و نرم ملائکه، صدایت را به انتهای آسمان برسانی و کارها را از آن بالاترها درست کنی. تراکم اجابتش مثل بارش دانه دانه­ برفی است که ساکت ساکت روی هم قرار میگیرند و کسی متوجه نمی شود. اما سَر که می­جنبانی می­بینی همه جا گرفته است. میتوانی رفت وآمدت را بین ملک و ملکوت زیادتر کنی و هربار که در آسمان اول کارَت گیر کرد، گره­اش را در آسمانهای بالاتر باز کنی. مگر نه این است که دنیا همین الان در احاطه آخرت است و بهشت و جهنم از امروز و امشب در حال ساخته شدن و آماده پذیرایی­اند؟ کسی که رزق میخواهد کمی زودتر از اذان صبح بلند می شود و کمی بعدترش به خودش اصرار می کند که بماند. رزق یعنی آب و نان و میوه­ای که به خیر و سلامت برسد و نوش جانت شود، اینکه کسانی باشند که دوستت بدارند، اینکه عزت و احترام و آبرو داشته باشی، اینکه توی نماز حواست را جمع کنند، چیزی را یادت بیاورند، توفیق کار خوبی را به تو بدهند، سرت را بگردانند تا خطری را ببینی و کنار بروی، همه اینها رزق است و بالاترش اینکه فکر کنی، تشخیص بدهی، نشانت بدهند، به گوشت بخوانند، دلت را گرم کنند، غمت را ببرند و آرامش و ایمان را در همه ابعادش برایت جاری سازند، و اهل فلاح و سعادتت بنویسند.

اگر گفتند کسی فقیر است، دلت بسوزد برایش که اگر می دانست دنیا و آخرت را با بیداری و نماز و دعای سحر می شود خرید، دیگر فقیر نبود. إِنَّ نَاشِئَةَ الَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْئَاً و أَقوَمُ قیلاً. مسلماً نماز و عبادت شب محكمتر و گفتار در آن پابرجاتر است.‏ هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

**طواف زن و نماز طواف**

کعبه را که طواف میکنی، هنوز به نیم دور نرسیده باید از آن فاصله بگیری و از پشت دیوار کوتاهی که فاصله می اندازد بین تو و کعبه عبور کنی. اینقدر احترام دارد این فاصله که حتی اجازه نداری دست به لبه­های دیوارش بزنی. اینجا هجر اسماعیل است. دامنه ای که سمت کعبه را گرفته و مزار مادر اسماعیل است. خداوند اینقدر اهل شکر است که نمیگذارد خاطره استقامت و تلاش و تنهایی هاجر از یادها برود و باید تا دنیا دنیاست همراه با طواف کعبه، مقام زن آسمانی اهل نماز نیز طواف شود.

زنی که این ماموریت مهم را پذیرفت تا منزلگاه خود و فرزند خردسالش را در کنار پایگاه توحید قرار بدهد تا دعا و تلاش ابراهیم[[12]](#footnote-12) و اسماعیلش به ثمر بنشیند و کعبه و نماز و قبله و دیگر واجبات الهی که همه بر راستای توحیدی آن تکیه زده اند، اقامه شود.

وقتی که سعی صفا و مروه میکنی باید مثل تب و تاب هفت بار رفتن و آمدن هاجر، هروله کنی و مثل او از این کوه به آن کوه در ناامیدی سراب و امید آب باز ذکر بگویی و حرکت کنی.

وقتی که وقوفت در عرفات و مشعر و منا تمام می شود و طواف و نماز و سعی انجام می دهی باز باید با همه دقت و مراقبت، طواف نساء داشته باشی و نماز طواف نساء بخوانی، پشت مقام ابراهیم، جای پای ابراهیم، کمی آنطرف تر بایستی و بگویی الله اکبر.

چرا؟ چون زن، مقیم حرم، صاحب رحم و محور خویشاوندی و محرمیت و ارحام است، ناموس خدا است. زن بزرگ ‌ترين نعمت بهشت است كه باید با اجازه مالك اصلي بهشت در اختيار مرد قرار ‌گيرد. زن و مرد هر دو باید بعد برای اکمال حجشان طواف نسا انجام دهند تا حلال شدن به همسر را از خدا اجازه بگیرند. اين اجازه به معناي خواستگاري دو مرتبه زن از خدا و اولياء خداست. یعنی زن مال خودش نیست که بتواند خودش را ارزان بفروشد، قیمت دارد. مَحرم و مُحرِم خداست، لذا لباس احرام نمیخواهد، دوخته یا ندوخته و سفید یا رنگی اش فرقی نمیکند، نزدیکتر به ملکوت است. باید بتواند با معراج نشینی­اش، معیارهای نگاه همسر و فرزندانش را آسمانی کند. زنان و مردان بعد از طواف نساء محرم همدیگر و داخل در حریم بیت رسول می­شوند. زندگی جدید آنها ازین پس رسميت پيدا كرده و می تواند در ذیل اجازه های خداوند، به شیرینی زندگی کنند و برای امضا شدن این اجازه نماز طواف بخوانند. انگار که هر جا علمی بلند می شد و پیمانی راست می ایستد و قیامی برای قنوت شکل می گیرد ، نماز محکم کننده پایه های این قدم است.

**کارهای مستحبی (داستانی برای جوانتر ها)**

نمیدانم چرا چند وقت است که در نمازهایم سست شده­ام، گاهی که مشکل پیدا می­کنم، شروع میکنم به هر نوع نماز واجب و مستحب و هر ذکر و دعا، اما بعداً که دنیا آرام می گیرد دوباره سختم می­شود. حوصله می­خواهد وضو گرفتن و بلند شدن. از اولش اینطوری نبودم، شاگرد زرنگ و درس خوان و پر مطالعه­ای بودم اهل شوق و حرکت. اما دبیرستانی که شدم، سر از مدرسه­ای درآوردم که سرنوشتم را تغییر داد. مدرسه­ای که خیلی­ها از جمله خانواده­ من به اسم و رسمش امیدها بسته بودند.

 شاید برای بعضی­ها خوب بود اما همه چیز برای من برعکس شد. دوروبری­هایم چندان درس­خوان نبودند و مبتلا به رفتارها و حرفهای مساله­دار. یکی از تفریحاتشان هم مسخره کردن امثال من بود که میخواستیم درس بخوانیم و حجاب داشته باشیم و نماز بخوانیم و ... اوایل چندان توجهی نمی­کردم اما بالاخره تاثیرش را گذاشت، من هم افتادم روی دایره بی خیالی، درس نخواندن، کتاب نخواندن و بی خیال شدن در خیلی چیزهای دیگر.

وقتی ارتباطت را با هر چیزی که تو را آگاه می­کند، قطع کنی دنیای کمرنگی میشود که دیگر حتی فکر نمی­کنی به عاقبت خیلی چیزها و بلایی که قرار است از بابت کم گذاشتن در حق خودت نصیبت بشود.

با همین روال دیپلم گرفتم و در یک رشته خیلی معمولی قبول شدم و با همین بی خیالی، بی انگیزگی و دوری از دنیای کتاب و کلاس­های شناخت آور برای زندگی ازدواج کردم با کسی که خیال می کردم دوستش دارم و اینطور به نظر میامد که آدم خوبیست و خانواده را متقاعد کردم که همین و همین.

چیزی نگذشت که هم چیز به هم ریخت تا جایی که آمد پیش پدرم و گفت: نه حرت و احترامی برایم باقی مانده، نه انگیزه­ای برای ادامه این زندگی و نه پولی برای دادن مهریه...

حالا کنج خانه پدری کز کرده­ام، مثل چراغ گردسوزی بی روح و بی فروغ که گاه نورش کمرنگ می شود و گاهی کمرنگ­تر. فکر می­کنم به گذشته­ کج و معوجی که پر از تقصیرات بقیه بود، پدر، مادر، جوّ بد مدرسه، دوستان مشکل دار و مسخره­کننده، کسانی که ای کاش بیشتر سماجت می کردند در تشویق من به کارهای خوب، که البته گاهگاهی به سراغم می آمدند اما من تحویلشان نمیگرفتم، آخر دوستانم اینطوری بیشتر می­پسندیدند و تحویلم می­گرفتند.

یادم می­افتد دیگر کسانی را که توی همین محیط مثل من وارد شدند و نخواستند که مثل بقیه باشند و مثل بقیه به سرازیری­ها بیفتند. اتفاقاً همین شرایط برایشان فرصتی شد برای شاگرد ممتاز شدن و استفاده از فرصت­ها و فعالیت­های قوی­تر مطالعاتی، مذهبی و دوست شدن با معلم­ها و آدم­های اندک اما عمیقی که مثل همه نبودند و نمی­خواستند که باشند.

چپ و راستشان هر چیزی گفته می­شد، اما نمی­خواستند که بشنوند چون که برنامه­شان فکری­شان را از کنار دستی­ها نمی­گرفتند. حتی بعضی وقت­ها برایشان بد میشد و بچه ها برایشان حرف در میاوردند و اذیت می کردند، اما انگار نه انگار، شاید گاهی جدی تر هم می شدند چون جوّ زده نبودند که مهم باشد این رد و تاییدها برایشان.

امروز رفتم سراغ یکی از همان، متفاوت­ها. همان که در مدرسه چند بار مرا مهمان بستنی­هایش کرده­ بود و گاهی برایش درد دل می­کردم و خوب گوش می­داد اما هر بار که میخواست مرا دعوت به تغییری بکند از زیرش در میرفتم و می گفتم نمی­شود و فعلا اوضاع اینجا اینطوری است و ازین حرفها.

بعد از مدتها پیدایش کردم. شنیدم که الان هم خیرش به خیلی­ها می­رسد و حرف­­هایش به دل می­نشیند و موفقیتهایی در عرصه های مختلف دارد. رفتم سراغش و بالاخره توانستم ازش وقتی بگیرم.

گفتم از این همه بی حالی و بی انگیزگی به نماز و از سوی دیگر عذاب وجدان و احساس دوری از خدا و گرفتاری های تلخ و بدرنگی که مرا احاطه کرده تا شاید فرجی بشود و راهی به من پیشنهاد کند. حالا که دیگر اینقدر وقت داشتم که نمیدانستم با انبوه بی حاصلی­هایم چه کنم و چطور می توانم تغیر کنم.

خوب که به حرف­هایم گوش داد و با شوخ طبعی­هایش اجازه داد خودم باشم، راحت باشم و حرف­های دلم را برایش بگویم، او هم به جای هر پند و بازخواستی، برایم تعریف کرد از بچگی­هایش. دوران نه سالگی و ماه­های اول تکلیف که از بس تند تند و آخر وقت نماز می­خوانده و فقط از پی بازیگوشی ­ها و توی کوچه دویدن با دوستان و دم دمای قضا شدن و با کلی نق و نق و بی حالی 8 رکعتی را در دو دقیقه میخوانده و سریعا پای فیلم و کارتون و یخچال و ...

روزی پدرش او را توبیخ کرده و میگوید: این چه وضع نماز خواندن است، اصلاً نمیخواهد نماز بخوانی، یا درست و حسابی سر جا نماز بایست تا بفهمی چه میگویی و یا اصلاً نخوان، این که نشد...

او هم خوشحال و بشکن زنان تصمیم می­گیرد ازین فرصت استثنایی استفاده کند و بی خیال این حرفها، بپردازد و به بازیها و رفت و آمدهای با دوستان. اما در همان ساعات اول یکمرتبه فکری در گوشش زنگ میزند:

« حالا اگر خودت را خلاص کردی از این خم و راست شدن و بعداً که بزرگ و بزرگ­تر شدی، جدی فهمیدی که این نمازها مهم بوده، دستور خدا و شرط دینداری و کارت ورودی بهشت بوده و تمامش را باید قضا کنی... آنوقت چطور میخواهی اینهمه نماز قضا بخوانی و چطور عذرخواهی و جبران کنی؟ تصمیم گرفته بود هر طوری که هست، چه خوشش میامد و چه نمیامد، نگذارد حتی دو رکعت نماز صبحی از دست برود تا ببیند بعداً چه میشود.

و حالا چه حس سبکی داشت در ماه رمضانهایی که خیلی­ها در مساجد جمع می شوند تا پشت سر هم، آنهم در حال روزه و بی رمق و بی نفس، اینهمه نماز قضا بخوانند و گذشته شان را جبران کنند، و او خوشحال کنار می نشست و منتظر جماعت ظهر می­شد.

به او گفتم که چقدر برای هر حاجتی نمازهای مستحبی خوانده و ختم ذکر و دعا گرفته ام و با وجود همه کم و زیادی ها، روزه هایم را هر طور بوده گرفته ام. آخر اینقدر می فهمیدم که قضای 61 روز به جای یکروز را که عمراً نمیتوانستم ادا کنم.

این حرف را که زدم نگاهش امیدوارتر شد. از همین عقلی که به خرج داده و مسئولیت به این مهمی را به عهده گرفته بودم. مسئولیت روزه دار بودن در سرما و گرما و روزهای کوتاه و بلند.

آنوقت بود که حقیقتی را به من گفت که هیچوقت نمیدانستم. گفت که هیچ ثوابی با ثواب کارهای واجب برابری نمیکند. گفت که وقتی معلم به شاگردانش میگوید کلمات و جملات را اینقدر بنویسید تا نوشتن یاد بگیرید، محاسبات عددی را اینقدر تمرین کنید تا فکر و ذهن خودتان «مساله حل کن» بشود، حالا اگر دوست داشتید می توانید برای زیبایی تکالیفتان، دور تا دور نوشته ها را هم تزیین کنید، اگر یکنفر تمام برگه­ها را با پر از تزیینات کند و بیاورد اما دوست نداشته باشد که تکلیفش بنویسد، چه کار کرده؟

مستحبات نقش زیبا کردن، تقویت کردن، جبران کاستی­ها و پر رنگ کردن توجه به واجبات را دارند. کسی آب و غذا را رها کرده و سفره­های زینتی میخرد، چطور زنده بماند؟

کاش زودتر کسی به من میگفت، کاش زودتر از کسی می­پرسیدم، کاش از این عقل دربست مانده کمی استفاده میکردم و به جای نگاه به دیگران و هضم شدن در دل دنیای پر از نا امنی، به یک جای محکمی وصل می شدم.

نگذاشت اینطور ادامه بدهم. همانجا تمام شد این مرور پر تکرار آه و افسوس. گفت که زندگی کردن نیاز به مطالعه دارد و نیاز به تلاش و مداوت و امید. خداوند همه ما را دوست دارد، که اگر دوست نداشت نمی آفرید و ماموریت مهم و ارزشمندی را برای هر کدام از ما در این عالم بزرگ نظر نمیگرفت.

قرار شد وقتی برای رکوع خم می شوم (سبحان ربی العظیم و بحمده) یا سر به سجده میگذارم (سبحان ربی الاعلی و بحمده)، یادم بیاید که من هم رب دارم، ربی که رب من است، نگران و دلسوز و مهربان من است، همه آنچه لازم دارم وآنچه را که نباید داشته باشم برایم فراهم کرده تا درست حرکت کنم و بزرگ و عالی بشوم. با دست دادن و وصل شدن به او قرار شد با ثبت نام در این کلاس بگذارم خود نماز معلم من بشود و خودش بقیه را برایم بگوید، اگر برایش دوست اهل حالی بمانم و گوش به هر های و هوی بی حال کننده که باز سراغم خواهد آمد و مرا امتحان خواهد کرد، ندهم.

**نماز جماعت و نظام سازی اجتماعی**

هر چه لازم است در زندگی یک انسان مورد توجه قرار بگیرد در نماز هست و خصوصا در نماز جماعت به ابعاد اجتماعی بیشتری از زندگی پرداخته شده است.

اول از هر چیز توجه به ولی است. آنکه باید جلودار باشد و تو یاد بگیری از او اطاعت کنی. یاد بگیری یک جاهایی از زندگی زیر بار بروی، اطاعت داشته باشی. صدای تکبیر و قامت بستن تو نباید شنیده شود وقتی اینجا امام دارد.

باید برای هر کاری گوش به دهان امام باشی و پس از او انجام بدهی. اگر امام ناگهان در نماز از دنیا رفت، مردم نباید بی رهبر بمانند، زودتر یکی از جلوترها که همراه تر با امام بوده اند فورا جلو می­ایستد و ادامه حرکت را موقتا به عهده می گیرد.

نماز جماعت باید نظم و هماهنگی داشته باشد. یک جایی باید خودت را برسانی که وصل باشی به جماعت نه اینکه هر جایی رسیدی برای خودت نیت کنی و بایستی. امام باید شرایط ضعیف ترین های پشت سرش را در نظر داشته باشد... وخیلی نکته­های دیگر

با دقت در ابعاد فردی و اجتماعی نماز می توان همه ساختارهای زندگی فردی و اجتماعی را اصلاح کرد.

**بچه­ها و نمازهای جماعت­**

بچه­ها از همه مومن تراند، سالم و دست نخورده از کارخانه خدا بیرون آمده و جدیدالعهدند [[13]](#footnote-13). اما وقتی در زمینه­های ناپاک و ناسالم رفت و آمدشان می­دهند، وقتی پای هر فیلم و کارتون مشکل دار و هر دیدنی و شنیدنی ناپاک قرار میگیرند ممکن است آلوده بشوند. ممکن است فکر کنند آسمان همه جا همین قدر تیره و تار است و تنها راه زنده ماندن غلت زدن در همه بیهودگی هاست.

اما وقتی میگویند المال و البنون زینه الحیاه الدنیا (دارایی­ها و فرزندان زینت زندگی دنیا هستند)... و باز میگویند، خذوا زینتکم عند کل مسجد (زینت­هایتان را در هر مسجد با خود همراه کنید)، یعنی بردار فرزندانت را هم با خود به مسجد ببر، بگذار جمعیت مومن ببیند. بگذار در فضای عبادت بازی کند. نماز جمعه و جماعت و زیارت و راهپیمایی برود. بگذار تماشای خیل عظیم مسلمانان اهل راه، حس و فکر و عملش را فرا بگیرد و علم و تقوا و معنویتش افزون شود.

1. الناس نیام، اذا ماتوا انتبهوا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [↑](#footnote-ref-1)
2. اینجا می تواند ثواب قرائت بعضی ازین سوره ها در نماز، آورده شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. **رفرنسش رو ندارم.** [↑](#footnote-ref-3)
4. سخنرانی سی ام از جلسات حچ تمتع سال 91 استاد سعادتفر، مکه مکرمه [↑](#footnote-ref-4)
5. نشناختیم آن­طور که حق شناخت تو بود و بندگی نکردیم ، آن­طور که حق بندگی­ات بود. [↑](#footnote-ref-5)
6. آيا آنان به زمين نگاه نكردند كه چقدر از انواع گياهان پرارزش در آن رويانديم؟! (7) در اين نوع نگاه، آیه روشنى هست؛ ولى بيشترشان ایمان آور نبوده و نیستند. (8) سوره مبارکه شعرا [↑](#footnote-ref-6)
7. متن نماهنگ همایش سوره ضحی که توسط اساتید مدرسه قرانی نوشته و اجرا شده است. قابل تهیه از آرشیو همایش­های سوره [↑](#footnote-ref-7)
8. ان لک فی النهار سبحا طویلا، و البته براى تو در روز كار و اشتغال طولانى است‏. (7، سوره مبارکه مزمل) [↑](#footnote-ref-8)
9. آیه 20، سوره مبارکه مزمل [↑](#footnote-ref-9)
10. الصلوه عمود الدین، ان قبلت قبل ما سویها و ان ردت رد ما سویها، نماز ستون دین است، اگر پذیرفته شد بقیه کارها پذیرفته می شوند و اگر رد شد بقیه رد می شوند. پیامبر اکرم صلی الله [↑](#footnote-ref-10)
11. نهج البلاغه، خطبه 160 [↑](#footnote-ref-11)
12. رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ‏ مِنْ ذُرِّيَّتي‏ بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ، ای پروردگا ماا! من بعضى از فرزندانم را در سرزمين بى‏آب و علفى، در كنار خانه‏اى كه حرم توست، ساكن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دلهاى گروهى از مردم را متوجّه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزى ده؛ باشد که آنان شكر تو را بجاى آورند! (37، سوره مبارکه ابراهیم علیه السلام) [↑](#footnote-ref-12)
13. امام خمینی: این بچه­‏ها جدید العهد به ملکوت هستند. آن کدورت­هایى که از طبیعت عاید انسان مى‏ شود و آن کدورت­هایى که از دولت طاغوتى نصیب ما شد، اینها از آن دور بودند. آغازین روز مهر ماه سال 1358، دبستان فیض قم [↑](#footnote-ref-13)